

طلاق مطابق قرآن باقاضی است یا بایکی از زوجین

قرآن در نظر ما که مسلمانیم مصداق همان تعریف خود قرآن و تعریفی است که صاحب (الوسیط فی الادب العربی و تاریخه) از آن میکند که (کتاب احکمت ایتة ثم فصلت من لدن حکیم خیر) نیه آیات بینات و دلائل و اضحات و اخبار صادقه و مواعظ رائقه و شرائع راقیه و آداب عالیه .

(لایاتیة الباطل من بین یدیه و لامن خلفه تنزیل من حکیم حمید)

قرآن از همان صدر اسلام علوم و فنون فراوان در زبان عرب پدید آورده است که از آن جمله است لغت نحو و صرف و اشتقاق و معانی و بدیع و بیان و ادب و رسم و قرائت و تفسیر و اصول و توحید و فقه .

گروهی از مفسرین فهم آیات قرآن و غور در آنها را از حوصله عقل و ذکاء بشر خارج دانسته اند و به ظواهر قناعت کرده اند و گروهی دیگر نیز به استناد پاره از آیات قرآنی تدبیر و تأمل در آیات قرآن و حتی قیاس و تعبیر برای آنها جایز دانسته اند . لایعلم تاویلہ الی الله و الراسخون فی العلم یقولون امنابه کل من عند ربنا .

بنظر هر یک از این دو گروه مؤید ادعای آنهاست .

امام فخر رازی که تفسیر وی یکی از تفاسیر برجسته و علمی و فلسفی است در آغاز تفسیر خود میگوید از آنجا که ما اقوال مختلف و حتی متضاد و استنباط های علمای کلام و فقه و فلسفه را در باره یک آیه نقل میکنم تواند بود که خواننده بر ما خرده گیرد که با نقل این همه قول مختلف او را در حالتی از ابهام و تردید میگذاریم و نمیدانند از این همه راه های گوناگون کدام یک را برگزینند و حتی برخی گفته اند بعلت همین ابهام تفسیر کلام الهی را سودی در بر نیست ولی این ایراد وقتی بجاست که ما طریق احسن را به خواننده ننمائیم و چون ما هرجا که چند عقیده باشد عقیده ای را که بهتر بدانیم بدان اشاره میکنیم ابهامی در میان نمیآید . و همین امام و ابوالفتوح رازی و بسیاری دیگر از مفسران فرق مختلف

اسلامی در تفسیر آیه . لایعلم تاویلہ اللہ و الراسخون فی العلم پس از نقل عقاید متضاد معتقدند که فهم قرآن و تفسیر و تاویل آن از عهده عقل و درایت بشر بیرون نیست و هر که در علم رسوخی یابد و بارقه از عنایت ایزدی بدرقه راهش شود فهم قرآن براو آسان است .

در خارج از عالم اسلامی . خاور شناسان نیز در تفسیر قرآن کتابها پرداخته اند که از نظر تحقیق علمی بسیار پرمایه است و از نظر مذهبی ایمانی کامل همراه آنها نیست نلد که مستشرق بزرگ آلمانی تفسیری کلان در سه مجلد بنام « تاریخ قرآن Geschichte des Koran »

نوشته که در آن درباره سبک و نثر و لغات و حقوق و الهیات قرآن تحقیق کرده و در این تفسیر بیشتر به تفسیر طبری نظر داشته و همچنین « فلاشر » Fleischer مستشرق دیگر آلمانی تفسیر بیضاوی را با حواشی به آلمانی گردانده و در فرانسه و انگلستان و سایر کشورهای غیر اسلامی نیز مستشرقین ضمن بحث در زندگی حضرت محمد (ص) آیاتی از قرآن را تفسیر کرده اند و اخیراً نیز « بلاشر » Blacher مستشرق بزرگ فرانسه ای قرآن را با حواشی به فرانسه برگردانده و در این ترجمه قرآن را بر حسب تاریخ نزول مرتب کرده است و مقدمه ای هم در ۲۷۳ صفحه در مجلدی جداگانه بر آن نوشته که در این مقدمه از اعراب و خط و طرز تدوین و عقاید مربوط به الحاق یا تحریف و تصحیف قرآن سخن میگوید (کارادوو) Caradeveux مستشرق دیگر فرانسه ای کتابی در پنج مجلد در باره « متفکران اسلام » نوشته است که در مجلد سوم آن از قرآن و محتوی آن بحث میکند .

چون این مستشرقین بحدیث « من فالقران برائه واصاب فقط اخطا » ایمانی ندارند برای فهم قرآن راهی غیر از طریق مختار در اسلام پیش گرفته اند . و میخواهند با آشنائی تاریخ عصر قرآن و آراء و عقاید مردم آن دوره و تمدن عربستان و تمدن کشورهای همسایه عربستان و مقایسه تورا و انجیل و کتب دینی ایرانیان و هندیان با قرآن از مشکلات قرآن گره بکشایند اخبار و حدیث امام و نبی در حل این معضلات چندان بکار آنان نیاید .

چون غرض در اینجا فهم چگونگی طلاق از آیات قرآن است بحث را بهمین مطلب مقصور میکنم و آراء و عقایدی که در طی قرون در باره طلاق در

تفسیرها پیش آمده است مجملا در اینجا می‌آوریم بدیهی است که ذکر همه تفسیرها یا تفسیرهای مشابه هم خالی از فایده است و باید مثال از تفسیری آورده شود که با تفسیر قرن گذشته تفاوتی داشته باشد و تطور فکری اجتماع را بنماید و ما در اینجا براین اینکار تفسیر مجمع‌البیان شیخ طبرسی و تفسیر کشاف زمخشری و تفسیر امام فخر رازی و تفسیر کاشفی سبزواری و تفسیر بلاشر و تفسیر مولوی محمد علی را برمیگزینیم تفسیر بلاشر چنانکه گفتیم نماینده تحولی در فکر اسلامی نیست و در این تفسیر نویسنده فرانسه‌ای بیشتر به تفسیر طبری تفسیر ابن عباس نظر داشته است و خود او در مقدمه می‌گوید که می‌خواهد تا حد مقدور به عصر صدر اسلام نزدیک شود. و تفسیر مولوی محمد علی که به زبان انگلیسی است بیشتر به تحول فکری مسلمین و ترقیات علمی قرن بیستم نظر دارد و از همه مهمتر آنکه ضمن رد اعتراض بیجای مستشرقین قرآن را با انجیل و تورا می‌سنجد و مزیت کتاب آسمانی ما را بر دو کتاب دیگر باز می‌گوید.

طلاق در قرآن - خداوند برای تشکیل خانواده و تفریق آن در قرآن

احکامی جامع وضع کرده است و در احکام مربوط به طلاق همه جا کراهت شارع از این امر مشهود است مقام خانواده چندان اهمیت دارد که هیچیک از احکام قرآن حتی احکام مربوط به عبادات به اندازه احکام نکاح و طلاق روشن و مفصل نیست. با استمداد از حدیث است که مؤمنین حمد و سوره را در نمازهای پنجگانه می‌خوانند و رکعات نماز را میدانند و یا همچنین در معاملات و سیاسات اجمالا احکامی آمده است ولی انواع طلاق و علل طلاق و تکالیف زن طلاق گرفته و مرد طلاق دهنده و عده و نفقه زن بخوبی معین شده است صاحب «تاریخ التشریح الاسلامی» در باره طلاق مینویسد «خداوند حکم طلاق را معلق نگذاشته است بلکه عقده زوجیت را از خشم و عارضه آنی با احکامی متین مصون داشته است» و این آیات به قرار ذیل است:

۱ - احساس کراهت مرد از زن قطعی نیست و اگر اندکی شکیبائی

پیشه کند این احساس از میان برمیخیزد و از آن گذشته چه بسا کارها را که بشر دوست ندارد ولی سرانجامی نیکو برای وی دارد و از همین روی در سوره نساء گفته است «عاشروهن بالمعروف فان کرهتموهن نعیسی آن تکرهوشیا و یجعل الله

فیه خیرا کثیرا» همچنین در سوره نساء زن را بر خوشرفتاری با مرد برانگیخته است «وان امراه خافت من بعلها نشوزا و اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحاً و الصلح خیر».

۲ - هنگامیکه بیم جدائی رود خداوند تعظیم را بجامعه اسلامی توصیه کرده است در سوره نساء «وان خفتن شقاق بینهما فابعثو حکما من ابله و حکما من اهلها ان یرید اصلاحاً یوفق الله بینهما ان الله کان علیما خبیرا».

۳ - صاحب تاریخ تشریح الاسلامی مینویسد (اذالم یکن بد من الطلاق بعد تنفیذا لاوامرالسابقه یكون فی ابتدا العده و ذلک فی طهرلم بمسها فیه قال جل ذکره فی سورة الطلاق . یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و احصوا لعدته و اتقوا الله ربکم .»

۴ - در سوره طلاق زن را فرموده است که در طول عده در خانه شوی بماند چه تاسیبی برای بیرون رفتن وی پدید نیامده است او هنوز زن آن شوی بشمار میاید . (لا تجرحوهن من بیتوتهن و لا یخرجن الا آن یاتین بفاحشه بینه و ذلک حدود الله و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدری لعل الله یحدث بعد ذالک امرا) و جمله اخیر علت ماندن زن را در خانه شوی روشن میکند .

۵ - بهترین شوی آنستکه پس از فرا رسیدن مدت معهود بزن رجوع کند و یا با حضور دو شاهد بدخوشی از وی جدا شود (فاذا ابلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف و اشهدوا ذوی عدل منکم و اقیمو الشهاده لله) و تا هنگامیکه عده سر نیامده است شوی را در رجوع به زن مقدم دانسته (و یعولتھن احق براهن فی ذالک ان اراد و اصلاحا)

۶ - قرآن به رعایت عده امر کرده است سه قره برای ذات قره . در سوره بقره (والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثه قروء) و یائسه و انکه قره ندارد سه ماه در سوره طلاق (و اللاتی یتسن من المحیص من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلاثه اشهر و اللاتی لم یحضن) و عده آبستن فراغ از حمل است (و اولات الاحمال اجهلن ان یضعن حملهن) و زنی که شوی با او نزدیک نشده است عده ای ندارد در سورت احزاب (اذ انکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فمالک علیهن من عده تعتدونها) و در سوره طلاق مرد را فرمان داده است که با زنی که در عده است به

مدارا و مهربانی رفتار کند (اسکنوهنن من حیث سکنتم من وجدکم ولاتضاروهن لتضیقوا علیهن وان کن اولات حمل فانفقو علیهن حتی یضعن حملهن فان ارضعن لکم فاتوهن اجورهن واتمرو بینکم بمعروفو ان تعاسرتم فسترضع له اخری)

۷ - در قرآن در سوره بقره هنگامیکه زن طلاق میگیرد باید از مال شوی بهره‌ای بیابد و این بهره برای سطلقه غیرمدخوله‌ای که برای وی مهری معین نشده حقی ثابت است (لاجنح علیکم ان تطلقتم النساء مالکم تمسوهن ان تفرضوا لهن فریضه و متعوهن علی الموسح قدره و علی المتقر قدره متاعاً بالمعروف حقاً علی المحسنین و این امر در آیه دیگر به لفظی عام ذکر شده است) وللمطلقات متاع بالمعروف حقاً علی المتقین) و در سوره احزاب در حق زنی که قبل از دخول طلاق داده شده این آیه آمده است (فمتعوهن و سرحوهن سرا حامیلاً)

زنی که قبل از دخول ولی با مهر المسمی طلاق داده شده است نیمی از مهر را میبرد در سوره بقره (وان طلقتوهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضه فنصف ما فرضتم الا ان یعفون او یعفو الذی بیده عقده النکاح وان تعفوا اقرب للتعوی ولاتنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر)

۸ - مرد از بازپس گرفتن آنچه بزنی داده در سوره نساء ممنوع شده است (وان اردتم استبدال زوج مکان زوج و اتیتهم احداهن قنطار افلا تاخذونه شیاً اتاخذونه بهتاناً و اثماً بیننا و کیف تاخذونه وقد افضی بعضکم الی بعض و اخذن منکم میثاقاً غلیظاً) و هنگامیکه بیم تجاوز از حد در میان باشد بازپس گرفتن جایز است در سوره بقره (ولایجعل الکم ان تأخذ و اسما اتیتوهن شییا الا ان یخاف الا یقما حدود الله فان خفتهم الا یقیماً حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به تلک حدود الله فلا تعندوها و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون)

۹ - آزمایش طلاق را در قرآن دوبار قرار داده‌اند در سوره بقره (الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان) و اگر مرد با رسوم زن را طلاق دهد دیگر آن زن برای آن مرد حرام میشود و هر کدام باید جفتی دیگر بیابند (فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره) و پس از آنکه زن باشوئی دیگر بسر برد شوی اول باز میتواند او را به زنی بگیرد (فان طلقها فلا جناح علیها ان یراجعا ان ظناً ان یقیماً حدود الله و تلک حدود الله یبینها یقوم یعلمون)

۱- قرآن کریم انواع جدائی زن و مرد را که در جاهلیت رائج بود ذکر میکند و برای هر کدام حکمی میآورد یکی از انواع جدائی ایلاء بود که شوی سوگند میخورد که بزنی نزدیک نشود در سوره بقره فرموده است (للذین یولون من نساءهم تربص اربعه اشهر فان فاو افان الله غفور رحیم . وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم) و دیگر ظاهر که عرب آنرا نوعی تحریم میپنداشت و به زن خود میگفت انت علی لظهرامی و در سوره مجادله حکم این قضیه آمده است (قدسمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تعاورکما ان الله سمیع بصیر . الذین یظاهرون منکم من نساءهم ما هن امهاتهم ان امهاتهم الاللائی ولدنهم و انهم لیقولون منکر امن القول و زورا و ان الله لعفو غفور . و الذین یظاهرون من نساءهم ثم یعودون لما قالو فتخیر رقبه من قبل ان یتماسا ذلکم توعدون به و الله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتعا بعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکناً ذلک لتؤمنوا بالله ورسوله و تلک حدود الله) .

صاحب (تاریخ التشریح الاسلامی) پس از ذکر آیات مربوط به طلاق مینویسد (بذلک ظهران النظام الموضوع للطلاق نظام حسن جمیل لو تابع لکان خیرا کله لانه لایحتم علی الزوج البقاء مع زوجته ادا شدت النفرة بینهما لتباین فی اخلاقها و لایجعل امر الفرقه سهلا بدون ضمان) آیات فوق تمام احکام مربوط به طلاق و انواع آنرا شامل است و برای آنکه معنی آنها روشن شود از تفسیر مواهب علیه کاشفی سبزواری معنی آنها را نقل میکنم از نظر نشر فارسی تفسیر ابوالفتوح رازی بسیار سلیس و بلیغ است ولی تفسیر ابوالفتوح شامل ترجمه و تفسیر است و ترجمه آن در عین روانی از معایب ترجمه های فارسی قرآن برکنار نیست و تفسیر هم طولانی است از این رو برای اختصار تفسیر کاشفی را برمیگزینیم و فقط ترجمه و تفسیر دو آیه را میآوریم که بموجب آن دو طلاق جائز شناخته شده است .

ترجمه و تفسیر آیه (الطلاق مرتان) (طلاق شرعی که در آن رجعت باشد دوبار است عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبوده و اگر فرضاً ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیار بودی که زن را طلاق میدادند و نزدیک به انقضاء عدت رجوع نمود و دیگر باره رها میکردند روزی زنی بخدست عایشه صدیقه آمد و از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد بنالید و حکایت

آن شکایت بمسامع علیه نبویه رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دوبار است و بعد از دو طلاق با خود گرفتن است بر رجعت. بارها کردن به نیکوئی یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید و تا آن زن ببنکاح مرد دیگر نرسد آن شوهر حلال نشود و حلال نیست شما را ای مردان آنکه فرا گیرید از آنچه داده‌اید زنان خود را چیزی ثابت انصاری باغی بحساب مهر بزن خود داده بود زن از او جدائی طلبیده بهمان کابین خود را باز خرید و آیه نازل شد که روای نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق مگر آنکه دانند مرد وزن آنکه بیای می‌ن‌توانند داشت احکام الهی را در محبت و معاشرت پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شماست آنکه مرد وزن اقامت نمیتوانند کرد حکم‌های خدای را پس هیچ وزروبال نیست بر مرد وزن در آنچه زن ندهد بشوهر و به آن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد این احکام که مذکور شد از طلاق رجعت و خلع اندازه‌های خدای است که برای مصالح بندگان مقرر کرده پس از آن در مگذرید و هر که در گذرد از اندازه‌های خدای پس آن گروه متعدیان ایشانند ستمکاران نفس خود « و ان خفتم شقاق و اگر دانید شما این حکام شرع یا اولیای زوجین ناسازگاری و خلاف میان مرد وزن پس برانگیزند از برای تحقیق نشوز داوری که حکم کند از کسان شوهر مافی الضمیر مرد را از رغبت به زن و نفرت از او معلوم کند و میانجی دیگری صلاحیت حکومت داشته باشد از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند و اگر خواهند حکمین به صلاح آوردن کار زوجین سازگاری افکند خدای میان زن و شوهر بدرستی که هست خدای دانا بمصالح زوجین آگاه از مقاصد حکمین تفسیر را به فوق از کشاف « زمخشری مؤلف تفسیر کشاف از مفسرین آغاز قرن ششم هجری است وی علاوه بر این تفسیر که بزبان عربی است در نحو و امثال عرب تألیفاتی دارد و سغدی در گلستان از مقدمه نحو زمخشری نام میبرد وی از لحاظ مذهب کلامی معتزلی است شیعه امامی در بعضی از عقاید خود به این مذهب نزدیک است وی در تفسیر آیه (الطلاق مرتان) میگوید طلاق در اینجا مصدر باب تفعیل است مانند سلام و کلام و بمعنی تطلیق می‌آید و غرض تطلیق شرعی است که یکی پس از دیگری باشد و جمع و ارسال اندو به یکبار جائز نیست و معنی تنبیه را هم ندارد بلکه تکرار را می‌رساند (و فامساک بمعروف او تسریح باحسان) پس از آنکه خداوند بمردم

آسوخت که چگونه طلاق دهند آنان را در حسن معاشره و نگهداری زنان ورها کردن آنان به نیکی آزاد گذاشت و گفته اند معنی آیه این است که طلاق رجعی دوبارست چه پس از طلاق ثالث رجعی نباشد و امساک بمعروف یعنی به برگشت به نکاح و تسریح به احسان یعنی مرد به زن رجوع نکند تا به علت انقضاء عده طلاق بائن حاصل آید. یا آنکه غرض مرد را در رجوع طولانی کردن عده برزن نباشد و نیز گفته اند که مراد تطلیق سوم است در طهر سوم و آورده اند که کسی از پیغمبر خدا پرسید پس طلاق ثالث کیجاست پیغمبر فرمود تسریح باحسان بعقیده ابوحنیفه و اصحاب وی جمع بین دو طلاق و طلاق سوم بدعت است و سنت آنست که فقط یک طلاق میتوان داد آنهم در طهر غیر موقعه چه در حدیث ابن عمران آمده است که پیغمبر به ابن عمران فرموده است باید در انتظار طهرباشی و در هر طهری زن خود را یک طلاق دهی و شافعی را عقیده بر آنست که جمع سه طلاق جائز است و مستند او حدیث عجلانی است که بموجب آن وی زن خود را در پیشگاه رسول لعان و پس از آن بیکبار او را سه طلاقه کرد و رسول بروی خرده ای نگرفت و نیز آورده اند که جمیله دختر عبدالله ابن ابی زن ثابت بن قیس بود زن از شوی بیزار بود و شوی به زن مشتاق زن بخدمت رسول آمد و گفت من به ثابت هیچ الفتی ندارم عیبی در دین و اخلاق او نمی بینم ولی از کفر در اسلام بیمناکم او را در گروهی دیدم که از همه سیاه تر و زشت تر بود و ثابت بوستانی را سهر این زن کرده بود زن بوستان را پس داد و طلاق خلع گرفت و این اولین طلاق در اسلام بود « در اینجا ز مخشری بحثی لغوی و بصورت سوال و جواب کرده است و از آن نتیجه ای گرفته است که آن چنین است « اگر بگوئی خطاب و لایجل لکم ان تأخذوا باکیست؟ اگر بگوئی خطاب به زوجین است ضمیر آن با فان خفتم و لایقیماً حدود الله مطابقت ندارد و اگر بگوئی خطاب به ائمه و حکام است این دونه از زنان چیزی میگیرند و نه به آنان چیزی میدهند در جواب این سوال میگویم که هر دو امر جائز است تواند بود که اول خطاب به زوجین باشد و آخر آن ناظر به حکام و از این قبیل خطاب در قرآن فراوان است و همچنین تواند که همه خطاب ناظر به ائمه و حکام باشد چه اینان هنگام ترافع به دادوستد امر میدهند چنانکه گوئی خود دهنده و ستاننده اند تفسیر آیه (فان خفتم شقاق . . .) اگر ترسیدید شقای بینهما بوده است شقای به ظرف بر طریق اتساع اضافه شده مانند بل مکر اللیل والنهار که اصل آن بل مکر فی اللیل والنهار

بوده است ضمیر هما راجع به زوجین است (حکماً من اهله) یعنی مردی سخنور نکوکار که برای داوری عادلانه و اصلاح ذات البین صالح باشد و برانگیختن دو داور از کسان زن و مرد از آنستکه خویشان به حقایق احوال آشناترند و بیش از هر کس آشتی زن و شوهر را میخواهند و زن و شوهر نیز به آنان الفتی دارند و آنچه در ضمیر از مهر و کین و جدائی و آشتی و موجبات و مقتضیات آن نهفته‌اند و نمیخواهند بیگانگان بر آن واقف شوند آشکار میکنند اگر بگوئی آیا این دو حکم حق آشتی و طلاق هر دو را دارند میگوییم در این باب اختلاف است برخی گفته‌اند که جز باذن زوجین حق طلاق ندارند و برخی دیگر گفته‌اند که این حق را دارند و آندو را برای این داور کرده‌اند که هرچه اجتهاد آن دو حکم میکند آنرا بکار بندند سبیده‌السلمانی میگوید در خدمت علی علیه السلام حاضر بودم که زن و مردی با گروهی از کسان خود در محضر حضرت آمدند و هر یک داوری برگزیدند علی به دو داور فرمود میدانید کار شما چیست صلح و طلاق به تدبیر و رأی شما بسته است مرد بر این قول بشورید و حضرت فرمود فرمان خدا این است و ناگزیر از اطاعت آن هستی زن گفت هرچه تو گوئی فرمان بردارم حسن (۱) میگوید در صلح اختیار دارند و در طلاق نه و شعبی معتقد است آنچه دو داور رأی دهند جائز است.

تفسیر دیگر از امام فخر رازی است وی مفاتیح الغیب یا تفسیر کبیر خود را در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری نوشته است وی از لحاظ فقه تا حدی تابع امام شافعی است ولی در کلام و فلسفه نظری عمیق و مستقل دارد. تفسیر وی یکی از تفاسیر عالی و فلسفی است که در آن بی‌پروا از هر دری سخن میگوید و با تأمل و تدبر آیات فقهی و حکمی را تفسیر میکند مذهب وی در تفسیر آنست که غالباً عقیده موافقین و دلائل آنان را میگوید و سپس به نقل عقیده مخالفان و دلائل آنان میپردازد و پس از آن درباره این عقاید داوری میکند عقیده خود با عقیده‌ای را که میپسندید میگوید این تفسیر بزبان عربی بسیار فصیح نوشته شده است و از نظر عاطفی در خلال آن گاهی از مرگ فرزند جوان خود مینالد و از نظر تاریخی حسن این تفسیر در این است که نویسنده در پایان سوره تاریخ و اتمام آنها را مینویسد که مثلاً در شهر هرات در سال ۳۰۳ هـ این سوره را به پایان رساندم.

۱ - ظاهراً حسن بصری است که حجاج ابن یوسف نسخه قرآن را بیاری وی تصحیح کرده و انتشار داده است.

اینک تفسیر دو آیه فوق . الطلاق مرتان . امام فخر چون در تفسیر خود این آیه را به دو آیه قبل و بعد مربوط میداند تمام دو آیه قبل و آیه بعد را میآوریم (المطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثه قرو ولا یحل لهن ان یتکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یومن بالله والیوم الآخر وبعولتهن احق براهن فی ذالک ان ارادوا اصلاحاً ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجه والله عزیز حکیم) و آیه بعد (فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره ...) الطلاق مرتان .. بدان که سومین حکم از احکام طلاق است و آن طلاق است که رجوع در آن ثابت است و در این آیه مسائلی است مسئله اول در جاهلیت مرد زن خود را طلاق میداد و بیش از انقضای عده بوی رجوع میکرد و اگر هزار بار هم زن را طلاق میداد باز حق رجوع داشت زنی نزد عایشه رضی الله عنها آمد و قصد برداشت که شوی وی را طلاق میدهد و باز رجوع میکند و با اینکار به وی زیان میرساند عایشه رضی الله عنها این حدیث بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باز گفت و آیه فرود آمد که الطلاق مرتان .

مسئله دوم مفسران در این اختلاف دارند که آیا این کلام حکمی مستقل است یا به ماقبل خود تعلق دارد برخی گفته این آیه حکمی مستقل است و معنی آن چنین که در تطبیق شرعی هر طلاق باید با طلاق دیگر فاصله داشته باشد و جمع بین دو طلاق در یک آن جائز نیست و این قول کسانیست که جمع سه طلاق را حرام میدانند و ابوزید دبوسی در کتاب اسرار معتقد است که این فتوی قول عمر و عثمان و علی و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و عمران ابن الحصین و ابوموسی الأشعری و ابوالدرداء و حذیفه است (قول دوم در تفسیر این آیه) و آن این است که الطلاق مرتان ابتدا کلام نیست و بما قبل خود تعلق دارد و معنی آن چنین است که طلاق رجعی دو بار است و بعد از طلاق سوم دیگر رجوعی نیست و این تفسیر از کسی است که جمع سه طلاق را جائز میداند و آن مذهب شافعی رضی الله عنه است و دلیل قائلین به قول اول این است که لفظ الطلاق استغراق را میرساند چه الف و لام اگر برای عهد نباشد بر استغراق دلالت دارد و تقدیر آیه چنین میشود که هر طلاق دو بار و پس از آن یکبار دیگر است و با این فرض طلاق شرعی متفرق است چه اجماع بر این است که مره وقتی حاصل آید که با مره دیگر تفاوت داشته باشد و اگر بگویند این ناظر بر طلاق مسنون است

و بنظر ما جمع مباح است نه مسنون . میگوئیم این آیه طلاق مسنون را وصف نمیکند بلکه اصل طلاق را شرح میدهد و پس از آن میگوید این کلام اگرچه لفظاً خبراست معنی امر را دارد یعنی طلقوا مرتین یعنی دو بار و در پیش گفتیم که بیان امر به صورت خبر حاکی از تأکید امر است از آنچه گذشت برمیاید که این آیه بر امر به جدا بودن دفعات و تأکید و تشدید در این امر دلالت دارد و قائلان بدین قول با یکدیگر از دو جهت اختلاف دارند جهت اول که بیشتر علماء دین آنرا برگزیده‌اند این است که اگر مردی زن خود را یکبار دو طلاق یا سه طلاق دهد بیش از یک طلاق واقع نمیشود و این قول به قیاس نزدیک تر است چه نهی وجود مفسدتی را در منهی عنه شامل است و قول به وقوع سه طلاق به یکبار کوششی در ایجاد این مفسده است و چون اینکار هم جائز نیست واجب است که بر عدم وقوع سه طلاق حکم داد (وقول دوم) و آن قول ابوحنیفه است رضی الله عنه با آنکه سه طلاق در یکبار حرام است ولی با اتیان آن طلاق باین واقع میشود و این فتوی از آنست که وی نهی را حاکی از فساد نمیداند (قول سوم) در تفسیر این آیه آنست که بگوئی این آیه کلاسی مستقل نیست و بماقبل خود تعلق دارد چه خدای تعالی در آیه اول فرمود که حق رجوع برای مرد ثابت است و نگفت که آیا این حق همیشه هست یا محدود به مدتی است و این دو حکم مجملی بود یا عامی که به مبینی یا مخصصی نیاز داشته باشد و در این آیه روشن کرد که طلاق که در آن شوی حق رجوع دارد آنست که دو طلاق باشد و پس از دو طلاق دیگر حق رجوعی نیست و الف و لام در الطلاق برای عهد سابق است یعنی طلاق که در آن به وجود حق رجوع حکم کردیم آنست که دو بار باشد و آن تفسیر نیکوست و با نظم آیه مطابقت دارد و دلائل رجحان این تفسیر چنین است (اول) اگر آیه و بعولتھن احق براهن دلالت بر تمام حالات داشته باشد به مخصص نیاز دارد و اگر عام نباشد مجمل است چه در آن شرطی که در صورت تحقیق آن حق رجوع ثابت شود ذکر نشده است و به بیان و توضیحی نیاز دارد ولی اگر آیه دوم را متعلق به ماقبل بدانیم مخصص با عام مخصوص حاصل میاید و یا بیان با مجمل همراه میشود و این وجه از وجهی که چنین نیست برتر است چه تأخیر بیان از وقت خطاب اگرچه جائز است ولی بهتر عدم تأخیر است . (دلیل دوم) اگر این کلام را مبتدا و مستقل بدانیم آیه الطلاق مرتان اقتضا میکند که هر طلاقی دوبار باشد و این قول اجماعاً

باطل است در اینجا نمیتوان گفت که خداوند طلاق سوم را ذکر کرده است آن تسریح باحسان است و تقدیر آیه چنین میشود که طلاق دو بار و یکبار است چه ما میگوئیم که تسریح باحسان به متعلق به فاساک بمعروف است نه بالطلاق مرتان زیرا در لفظ تسریح به احسان اشعاری به طلاق نیست و اگر تسریح را طلاق سوم بدانیم آیه فان طلقها فلا تحل له من بعد طلاق چهارم میشود و این هم جایز نیست (دلیل سوم) آنست که در سبب نزول این آیه آورده ایم این آیه برای زنی فرآود آمد که شکایت به عایشه رضی الله عنها برداشت که شوی او را طلاق میدهد و باز به قصد اضرار رجوع میکند اجماع بر این است که سبب نزول آیه میتواند از دائره عموم آیه خارج باشد از این رو حمل این آیه برای معنی بهتر است از حمل آن بر حکمی دیگر که از آن بیگانه است و اما در آیه فاساک بمعروف او تسریح باحسان مسائلی است (مسئله اول) امساک ضد طلاق است و تسریح بمعنی رها کردن (مسئله دوم) تقدیر آیه چنین است که طلاق که در آن به ثبوت حق رجوع برای شوی حکم کردیم دوبار است و پس از این دو بار و امساک بمعروف و یا تسریح به احسان واجب است و معنی امساک بمعروف آنست که نه به قصد اضرار بلکه بقصد اصلاح و خیریه زن رجوع کند و در معنی آیه دو وجه است (اول) آنکه طلاق سوم را برزن جاری کند آورده اند که چون آیه الطلاق مرتان فرود آمد از رسول ص پرسیدند که طلاق سوم کجاست فرمود او تسریح باحسان و (دوم) آنکه بمعنی آیه این است که چندان رجوع نکند تا با گذشتن عده طلاق بائن حاصل آید و این قوم از ضحاک اسدی روایت شده است. و این وجوه که گفتم از همه معقول تر است چه اولاً :-

فان طلقها ایجاب میکند که وقوع طلاق سوم بعد از این تسریح باشد و اگر مراد به تسریح طلاق سوم باشد فان طلقها طلاق چهارم میشود که آنهم جایز نیست.

ثانیاً :- اگر تسریح را بر ترک رجوع عمل کنیم آیه شامل جمیع احوال میشود چه شوی بعد از طلاق دوم یا بزنی رجوع میکند که آن امساک بمعروف است و یا او را طلاق میدهد که آن مشمول فان طلقها است و آیه بدین صورت شامل بیان هر دو قسم میشود ولی اگر تسریح باحسان را طلاق دیگری بدانیم ترک یکی از سه طلاق و تکرار در ذکر طلاق لازم آیه و این هم جائز نیست

ثالثاً ظاهر تسریح رها کردن واهمال است و حمل آن بر ترک مراجعه بهتر است تا بر تطلیق. رابعاً - بعد از ذکر تسریح فرمود و لایحل لکم ان تأخذواهما ایتموهن شیاء که غرض از آن طلاق خلع است و بدیهی است که پس از طلاق سوم دیگر خلع صحیح نیست و این وجوه بخوبی ظاهر است اگرچه خبری که در صحت این قول آوردیم ثابت نشده است و اگر این خبر صحیح باشد چیزی بر آن نمیتوان افزود و غرض از احسان آنست که چون مرد زن را ترک گوید حقوق مالی او را باز گرداند و پس از جدائی از وی به بدی یاد نکند و مردم را از او بیزار نگرداند مسئله سوم فلسفه اثبات حق رجوع در این است که انسان هنگامیکه با همسر خود بسر میبرد نمیداند که جدائی این همسر براو تلخ و ناگوار خواهد بود یانه چون از وی جدا شود بدین مجهول پی میبرد و اگر خدای یک طلاق را مانع رجوع کرده بود ناگواری جدائی بر انسان گران میآمد از این روی خدای حق رجوع بعد از جدائی را تا دو بار مقرر کرده است و در خلال این جدائی انسان مجالی برای آزمایش نفس مییابد و راز دل خود را میشناسد و اگر صلاح را در رجوع بیند به مهربانی و خوشی به زن رجوع میکند و اگر رها کردن زن را مناسب داند. به نیکوترین صورتی او را آزاد میکند و این تدریج و ترتیب بر کمال مهر و رحمت خدا بر بندگان خود دلالت دارد.

پس از بیان این آیه امام فخر به تفسیر آیه فلا یحل لکم ان تأخذوا . . . میپردازد و آنرا بر جواز طلاق خلع حمل میکند و الا آن یخافا را بنابه قولی استثناء متصل میداند و بنا به قولی دیگر استثناء منقطع و اگر متصل باشد طلاق خلع فقط در حالت خوف جائز است و الا نه و اگر منقطع باشد در غیر حالت خوف هم جائز است و در میزان مالی که زن برای گرفتن طلاق خلع بشوی میدهد نیز بحثی مفصل میکند و در باره تفسیر این فان خفتم الشقاق بینهما . . . چنین میگوید در این باره مسائلی است :

مسئله اول - این عباس میگوید خفتم یعنی دانستید و این با خوف دروالاتی تخافون نشوزهن تفاوت دارد چه آن به معنی گمان است و فرق بین دو موضوع در این است که در آغاز علائم نشوز و نافرمانی ظاهر میشود ولی پس از پند و دوری گرفتن از زن اگر باز نافرمانی اصرار و زرد نشوز وی محقق میشود و درینجا باید خوف را بر علم حمل کرد زجاج در این باره میگوید که تعبیر خوف

به علم و یقین خطاست چه ما اگر به وجود شقاق عالم باشیم دیگر نیازی به برانگیختن دو داور نیست و مفسران دیگر بدین ایراد پاسخ داده اند که وجود شقاق اگرچه مسلم است ولی معلوم نیست که این شقاق از کجا برخاسته و علت آن چیست به دو داور برای کشف این علت است و همچنین میتوان گفت وجود شقاق اکنون معلوم است ولی از این شقاق ترسی نیست ولی ترس در بقاء یا انتفاء آنست فائده برانگیختن دو داور در برانداختن شقاق زمان حال نیست چه اینکار محال است بلکه فایده در برانداختن این شقاق در آینده است.

(مسئله دوم) شقاق را در تاویل الف اول آنکه هر یک از زن و مرد کاری کند که بر دیگری گران باشد و دوم آنکه هر یک از آن دو در دشمنی و جدائی در طرفی باشد.

(مسئله سوم) شقاق بینهما بمعنی شقاقاً بینهماست جز آنکه در اینجا مصدر را بر طرف اضافه کرده اند و اضافه طرف بر مصدر بعلت حصول مصدر در طرف جائز است مانند یعجنی صوم یوم عرفه یا بل سکر اللیل والنهار

(مسئله چهارم) مخاطب در (فابعثو حکما من اهله . .) کیست برخی گفته اند که مخاطب امام یا حاکم از ناحیه امام است و این از آنست که تنفیذ احکام شرع با اوست و برخی دیگر گفته اند مراد بدان هر یک از افراد صالح است و این از آنروست که فان خفتم خطاب به جمع است و واجب که آنرا بر همه حمل کنند و براین تعبیر آیه خطاب به جمیع مؤمنان است پس از آن خدای فرمود فابعثو این آیه نیز هر یک از افراد است را به برانگیختن داور فرمان میدهد چه امام باشد و چه نباشد برصلاً قوم واجب است که دآوری از کسان مرد و دآوری از کسان زن برای اصلاح برانگیزند و چون اینکار در حکم دفع ضرر است هر کس باید به اجرای آن برخیزد.

(مسئله پنجم) هنگامیکه شقاق پیش آید این شقاق یا از هر دوست و یا از زن و یا از مرد و یا تشخیص آن مشکل است اگر شقاق از زن باشد آن نشوز است و اگر از مرد باشد حاکم او را به آنچه واجب است محکوم میکند و اگر از هر دو باشد باز مطابق آنچه گفتیم باید رفتار شود.

(مسئله ششم) شافعی رضی الله عنه میگوید مستحب است که حاکمی

دو عادل را برانگیزد و آن ده را داور قضیه کند و بهتر آنستکه یکی از کسان زن و یکی از کسان مرد باشد چه کسان به حال زن و شوهر از بیگانه آشنا ترند و بیش از همه آشتی اندورا می‌خواهند و اگر هم بیگانه باشد جائز است و فائده داور این است که هر یک به حقیقت حال زن یا شوهر پی میبرد و در مییابد که بر ادامه نکاح و یا مفارقت رغبت دارد یا نه پس از آن هر دو داور با یکدیگر مشورت میکنند و آنچه از طلاق و خلع مناسب باشد حکم میدهند.

(مسئله هفتم) آیا دو داور میتوانند بدون اذن زن و شوهر تصمیمی بگیرند که برای زوجین الزام آور باشد مانند آنکه داور مرد طلاق دهد یا داور زن بهره‌ای از دارائی زن را برای طلاق خلع به شوی و گذارد شافعی را در این باره دو قول است. یکی آنکه جائز است مالک و اسحق نیز همین عقیده را دارند. و دوم آنکه جائز نیست و آن قول ابوحنیفه است و این حکمیت بر هر تقدیر و کالتی است مانند سایر و کالت‌ها و شافعی رضی الله عنه حدیثی از علی رضی الله عنه را می‌آورد و آن حدیثی است که ابن سیرین از عبیده روایت میکند که زن و مردی بخدایت علی رضی الله عنه آمدند و با هر یک از آن دو گواهی از مردم بود و علی آن دور را فرمود که هر یک دآوری از کسان خود برگزینند پس از آن بداوران گفت میدانید وظیفه شما چیست؟ وظیفه شما آنستکه اگر از جمع و تفریق هر کدام را صلاح میبینند بر آن رأی دهید زن گفت من به آنچه خدای بسود و زیان من در کتاب خود مقرر داشته است تن در میدهم و مرد گفت طلاق راحق ندارند علی فرمود دروغ میگوئی باید به آنچه زن تن در داد تونیز راضی شوی شافعی رضی الله عنه میگوید که در این حدیث برای هر یک از این دو قول دلیلی هست و اما دلیل قول اول آنستکه وی دآوری بدون رضای زوجین برانگیخت و بدان دو داور گفت و از جمع و تفریق هر کدام را صلاح بینید رأی دهید و کمترین مدلول این کلام آنستکه دو داور حق اینکار را دارند و اما دلیل قول دوم هنگامیکه شوی راضی نمیشود علی مکتب میکند و معنی جمله (دروغ میگوئی) وی این است که در دعوی خود منصف نیستی چه آنچه زن میکند تو نمیکنی و برخی برای قول اول دلیل آورده‌اند که خداوند این دورا حکمین نامیده است و حکم همان حاکم است و هر که حاکم باشد قدرت حکم دادن نیز دارد و برخی دیگر برای قول دوم دلیل آورده‌اند که خداوند هنگامیکه

از دو داور سخن میگوید جز در اصلاح از آندو یاد نمیکند و این بر آن دلالت دارد که بیش از اصلاح این دو حکم اختیاری ندارند.

(مسئله هشتم) در آیه آمده است آن خفتم شقای بینهما یعنی شقای بین زن و شوهر و پس از آن با آنکه ذکر از زن و شوهر نیست آنچه بر آندو دلالت دارد بیان میآید که آن زنان و مرد آن است پس از آن خدا میفرماید اگر آندو اصلاح را بخواهند خداوند آن دورا موفق میکند و در اینجا دو مسئله است.

مسئله اول. در اگر آندو بخواهند وجوهی است (اول) اگر آن دو داور اصلاح را بخواهند خداوند آن دورا موفق میدارد تا بر آنچه خیر و صلاح است متفق آیند و (دوم) اگر آن دو داور اصلاح را بخواهند خداوند دلهای زن و شوهر را نزدیک میکند و (سوم) اگر زن و شوهر اصلاح را بخواهند خداوند آندو را موفق میکند و (چهارم) اگر زن و شوهر اصلاح را بخواهند خداوند دو داور را موفق میدارد تا آنچه صلاح است بجای آورند و شکی نیست که لفظ احتمال همه این وجوه را دارد (مسئله دوم) اصل توفیق. موافقت است و آن برابری در کاری از کارهاست و توفیق لطفی است که بمدد آن طاعت بنده صورت میگیرد و آیه بر این دلالت دارد که جز با توفیق خداوند نمیتوان بر هیچ مقصدی دست یافت و معنی این است که اگر قصد دو داور اصلاح ذاتالبین باشد خداوند زن و شوهر را موفق میدارد پس از آن خدای فرمود ان الله کان علیما خبیراً و مراد از آن ترساندن زن و شوهر و داور از پیمودن راه باطل است.

تفسیر مجمع البیان. شیخ طبرسی از مفسران بزرگ شعبه امامیه در قرن ششم هجری است و تفسیری به عظمت تفسیر وی شاید در تفاسیر شعبه نباشد شیخ در تفسیر هر آیه ابتدا قرائت های مخالف را میآورد و پس از نظر صرف و نحو انحاء قرائت آن آیه بر اثر تفسیرات نحوی به بحث میپردازد و در مثالهای نحوی اشعاری از فصیحای عرب میآورد پس از بحثی لغوی در باره معانی مختلف یک کلمه تفسیر آیه را آغاز میکند و در این تفسیر جانب عقلی را فرو نمیگذارد و غالباً در آغاز تفسیر هر آیه شان نزول آن هم آمده است اینک تفسیر د و آیه فوق از تفسیر مجمع البیان (الطلاق مرتان . . .) چنانکه گفتیم تفسیر مسبق است بر بحثی درباره خاف که بمعنی گمان یا علم است و اعراب و سبب نزول که همان شکایت زنی از طلاق و

رجوع مکرر شوهر به عایشه است که در پیش آوردیم و پس از نقل این معانی شیخ به تفسیر میپردازد و میفرماید « پس خداوند شماره طلاق را بیان کرد و فرمود طلاق دو بار است یعنی طلاق رجعی دو بار است و در معنی این آیه دو قول گفته اند یکی آنکه این آیه بیان برتری طلاق سنت است و آن چنانست که اگر شوی تطلیق زن را بخواهد باید او را در طهر غیر موقت یکهبار طلاق دهد پس صبر کند تا زن از عده در آید یا آنکه دوباره طاهر شود آنگاه طلاق دوم را بدهد مجاهد و ابن عباس بر این عقیده اند و دیگر آنکه غرض بیان تفاوت عده طلاق است که با آن جدائی قطعی حاصل میشود بانواع دیگر طلاق که در آن جدائی قطعی نیست و در آیه بیان شده است که پس از دو طلاق اگر طلاق پیش آید قطعی است و لفظ آیه خبر است ولی معنی امر دارد یعنی دوبار طلاق دهید (فاسا لك بمعروف) تفسیر آن این است پس از دو طلاق اگر رجوع میکند واجب است که رجوع بر وجهی باشد جائز در شرع نه به قصد اضرار (او تسریح باحسان) در آن نیز دو قول است یکی آنکه این طلاق سوم است و دیگر آنکه شوی زن معتده (عده دار) را بجای خود بگذارد تا با انقضای عده جدائی قطعی حاصل آید سدی و ضحاک بر این عقیده اند و ابن عقیده از ابو جعفر و ابو عبد الله علیها سلام منقول است (ولا یحل لکم) خطاب به شوهران است (ان تاخذوا) هنگام طلاق یا استبدال (مما اتنموهن) از آنچه سهر دادید (شیئاً) پس از آن خلع را استثناء کرد و فرمود (الا ان یتخافا الا یقیموا حدود الله) معنی آن این است مگر آنکه زن و شوهر چنین گمان برند که حد خدای را در آنچه از علل کینه و دشمنی بیان کرده است نگه ندارند و ابن عباس گفته است و آن در صورتی است که از زن نافرمانی و بد خوئی بعلت کینه به شوهر پدید آید و ابو عبد الله علیه السلام فرمود هر گاه زن به شوی بگوید (لا اعتسل لک من جنابه والا بر لک قسماً ولا وطن فراشک و لا د خلن علیه بغیر اذنک) حلال است بر شوی که زن را طلاق خلع دهد و آنچه از زن بگیرد بر او حلال است خلاصه هنگامیکه مرد از آن بترسد که زن با ارتکاب محظور و اخلال بواجب از فرمان خدای سرپیچد و در آنچه باید فرمان برد نافرمانی کند حلال است که او را طلاق خلع دهد و از حسن نیز نظیر این قول را نقل کرده اند و شعبی گفته است که این نشوز زن است و نشوز مرد (فان خفتم الا یقیموا حدود الله) یعنی اگر گمان بردید که دیگر زندگی آندو با یکدیگر صلاح نیست (فلا جناح علیهما) یعنی گناهی بر آن دو نیست و این امر بر اباحه دلالت دارد و در علیها اگر

اباحه برای شوی باشد دو وجه است یکی آنکه اگر شوی تنها یاد شود با آنکه گرفتن فدیة او را رواست چنین به وهم سیاید که عصیان از زن است و برای رفع این ابهام بهر دو اذن داده شده است که یکی فدیة دهد و دیگری آنرا بستاند و دیگر آنکه مراد به علیهما شوی تنهاست و از نظر اقتران زوجین با وی زن را نیز یاد کرده‌اند مانند نسیا حوتهما شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن را عقیده بر این است و این قول به مذهب ما سزاوارتر است چه مجوز خلع آنست که فقدان آن سبب عصیان زن بشود ولی بنظر من عصیان از زن جائز است و این عصیان سبب اباحه خلع میشود و رفع گناه به خلع تعلق دارد نه به اسباب آن وجه اول بهتر است و با ظاهر آیه سازگارتر و وجه اخیر از آن روی که از طریق مستقیم بدور است معتبر نیست چه دو تن در واقع یکی نیست (فیما افتدت به) یعنی بدین خواسته (۱) و در این نیز اختلاف کرده‌اند عقیده ما آنستکه اگر کینه تنها از زن باشد و بیم عصیان وی رود مرد را رواست که مهر و زیاده بر آن نیز چیزی بستاند و اگر کینه از هر دو باشد کمتر از مهر و همچنین گفته‌اند بیشتر و کمتر از مهر جائز آنست خواه کینه از زن باشد و یا از هر دو و ابن عباس و ابن عمر و رجا . ابن حیوة و ابراهیم و مجاهد بر این عقیده‌اند . و نیز گفته‌اند که فقط مهر جائز است و این قول ربیع و عطار و زهری و شعبی و از علی ع نیز نقل شده است و خلع با فدیة را سه قسم باشد . اول - آنکه زن پیر و زشت باشد و شوی بد و زیان رساند تا فدیة دهد و طلاق خویش بستاند و اینکار حلال نیست چه خدای فرموده است و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج . دوم - آنکه مرد زن خود را بر کاری زشت بیند و بد و زیان رساند تا با دادن فدیة طلاق خویش بستاند و این جائز است بموجب این آیه لا تفضلوهن لتذهبوا ببعض ما ائیمتوهن الا ان یاتین بفاحشه مبینه و سوم آنکه ان یخافا الا بقیما حدود الله به بدخوئی یا کم دادن نفقه بی قصد ستمگری و غیر آن و چنانکه گذشت برای هر دو فدیة جائز است و اصحاب ما بدین آیه استدلال کرده‌اند که سه طلاق به لفظ واحد واقع نشود چه خدای فرموده است طلاق دو بار است و پس از طلاق سوم را ذکر کرده که بعقیده قومی تسریح باحسان است و بعقیده قومی دیگر فان طلقها و کسیکه سه طلاق را یکبار

۱ - خواسته که در پهلوی خواستک است بمعنی مال و سرمایه است و آوردن آن

بمعنی خواست یا تمایل جائز نیست فردوسی گوید :

زن و خواسته باید اندر میان
چو دین بهی را نخواهی زیان

بگوید الطلاق مرتین ونوبت سوم را رعایت نکرده است چنانکه آنجا که چهاربار گفتن شهادت لازم آید اگر کسی هر چهار را به یکبار گوید شروع را به کار نبسته و حکم لعان حاصل نیاید و همچنین در جمار (رسمی جمره) اگر هفت سنگ را به یکبار اندازد سنت را بجا نیاورده باشد و در طلاق نیز چنین است.

(وان خفتم شقاق) هنگامیکه خدا حکم مخالفت یکی از زوجین را بازگفت بدنبال آن حکم مردوی را بیان میکند که مخالفت مشکوک است و (ان خفتم) اگر ترسیدید و گفته اند اگر دانستید که اولی صحیح تر است چه اگر شقاق را به یقین بدانند به دو داور نیازی نیست (شقاق بینهما) یعنی مخالفت و دشمنی زن و شوهر را (فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها) یعنی بفرستید دآوری از کسان شوی و دآوری از کسان زن تا قضیه آن دو بنگرند و داور در آنچه بوی مأموریت داده اند حاکم است در مخاطب نصب دو داور اختلاف کرده اند برخی گفته اند حاکمی است که زن و شوهر دعوی خود نزد او برند سعید بن جبیر و ضحاک و اکثر فقها بر این عقیده اند و ظاهراً اخبار منقول از صادقین علیهم السلام نیز چنین است و نیز گفته اند که غرض زن و شوهر و کسان زن و شوهرند و سدی بر این عقیده است و در اینکه دو داور اگر طلاق را مناسب دید حق تطلیق دارند اختلاف است و آنچه اصحاب ما نقل کرده اند دو داور بی مشاوره و بازوجین و رضایت اند و حق اینکار را ندارند (و به نقل از علی ع این حق را دارند و کسیکه بر این عقیده است میگوید دو داور وکیل اند (آن یزید اصلاحا) یعنی دو داور (یوفی الله بینهما) تا به آنچه صلاح است رای دهند و ضمیر بینهما راجع است بدو داور و گفته اند اگر دو داور اصلاح زن و شوهر را بخواهند (یوفی الله) بین الزوجین از تفسیرهای معتبر شیعه امامیه که در دوره صنویه بفارسی نوشته شده است تفسیر ملافتح الله کاشی است بنام (مهنج الصادقین فی الرام المخالفین) و دیگری تفسیر صافی به عربی تألیف ملامعین فیض که از نظر شرح داویه فوق این دو تفسیر با تصویر مجمع البیان چندان اختلافی ندارد همچنانکه گفتیم در خارج از مرز اسلامی علمائی محقق به بحث و تحقیق درباره قرآن برخاسته اند که از آن جمله است بلاشر مستشرق بزرگ فرانسه ای وی به سنت علمای باختر ابتدا در باره نسخ یا قرائت های مختلف قرآن پرداخته و کوشیده است که با تطبیق نسخ مختلف به معنی اصلی دست یابد این دانشمند غم آن ندارد که به تحولات فکری و اجتماعی از دریچه

چشم قرآن بنگرد بلکه قرآن را آئینه افکار و عقاید قرن هفتم میلادی میپندارد و میخواهد بیاری آثار هنری و اجتماعی آن دوره به معنی قرآن دست یابد و در این راه از تفاسیر قدیم و کتب تاریخ نزدیک به عهد حضرت رسول مدد میگیرد مقدمه وی بر قرآن که شامل است بر تاریخ اشنائی غرب با قرآن و طرز گرد آوری قرآن و اختلاف نسخ و تصاحیف خط عربی و سیر تکاملی آن از نظر تحقیق و تتبع شاهکاری بشمار میآید وی درباره آیه (الطلاق مرتان...) پس از ترجمه متن عربی به فرانسه چنین میگوید باید با مفسران و فقها هم آواز شد و گفت طلاق رجعی دو بار است و در هر بار این اختیار هست که با تأدیه مهریه بزن رجوع کند و یا بنحوی معقول و نیکو از وی جدا شود الا آن یخافا. این استثنا الحاقی است که رابطه ای نحوی با جمله قبل ندارد و التفتات از اسر جمع به تشبیه بر این اسر دلالت دارد در اینجا عبارت متن مخصوصاً مبهم است نسخه ابن مسعود و چند تن دیگر چنین بوده است مگر آنکه بترسید (و نسخه بدل مبهم دیگر مگر آنکه بترسند) در اینجا نسخه آبی (انظنا) دارد چنانکه مشهور است نسخه ابن مسعود فرض الحاق را تأیید و نسخه آبی آنرا تکذیب میکند.

(ان خفتم شقاق بینهما ...) را چنین ترجمه میکنند اگر از جدائی زن و شوهر بیم ناکید از خانواده شوی داوری بر انگیزید و داوری دیگر از خانواده زن اگر «زوجین» آشتی را بخواهند خداوند توافقی میان اندو پدید میآورد خدا همه دان و آگاه است.

تفسیر مولوی محمد علی بنام Holy Koran (قران مقدس) این تفسیر بزبان انگلیسی نوشته شده است مفسر متن عربی را در یک طرف صفحه و مقابل آن ترجمه آنرا به انگلیسی نوشته است و در حاشیه به تفسیر پرداخته این تفسیر شاید جدیدترین تفسیر قرآن باشد و مفسر در تدوین آن گذشته از آنکه از ذخائر علمی علما سلف، چون امام فخر و تفسیر المنا تألیف شیخ محمد عبده مصری و تفسیر طنطاوی استمداد کرده به ترقیبات علمی عصر حاضر و ایرادات مستشرقین بر قرآن نظر داشته و یکایک این ایرادات را شایسته و پسندیده جوابی داده است.

محمد علی از نظر مسلک قادیانی ولی در این تفسیر جز در یکجا اشاره بدین امر نمیکند آنرا هم خواننده میتواند فقط بعنوان نوعی تعبیر و عقیده شخصی

مؤلف بپندارد در این تفسیر مؤلف معتقد است که عیسی را نیز پدری است خاکی و کلیه آیات مربوط به حضرت عیسی و مریم را مطابق این عقیده تفسیر میکند و همچنین در نظر وی ارتداد و خلاصه مخالفت با قرآن تا هنگامیکه از آئینه امل به کارگاه عمل نیامده است کیفری ندارد و در باره قطع ید سارق میگوید . اگر آیه را بر قطع ید از دزدی حمل کنیم بهتر است و همچنین حدیث را ناسخ قرآن نمیداند و بهمین دلیل رجم زانی را قبول ندارد و بهمان کیفری که در قرآن برای رنا مقرر شده است چه محصنه باشد و چه نه قائل است قرآن را از نظر احکام فقهی و اخلاقی با کتب آسمانی قبل از قرآن تورا و انجیل میسنجد و از همان کتب بررسالت حضرت ختمی مرتب و برتری احکام وی بر سایر احکام نتیجه میگیرد از نظر سبک تدوین . حسن این تفسیر در این است که آیات مربوط به هر موضوعی را تحت عنوان همان موضوع مینویسد .

یکی از مستشرقین بزرگ که ظاهراً نلد که آلمانی است در داستان افک عایشه میگوید شاید زنا در آغاز مانند دعاوی دیگر بوده است یعنی دو شاهد و چون افک عایشه پیش آمد شماره شاهد ازدو به چهار بالا رفت و این مفسر در جواب وی میگوید در آنجا اصلاً شاهدی نبود که یکی باشد یا دو.

اینک بشرح دو آیه فوق از تفسیر محمد علی (الطلاق مرتان . . .) طلاق یکی عناوین فقهی اسلامی است که در باره آن پندارهائی نادرست پدید آمده است و این پندارها به اندازه ایست که محاکم شرعی که قانون اسلام را اجرا میکنند از آنها عاری نیست شرائط اساسی قوانین طلاق اسلامی در قرآن کریم در آیه ۲۲۸ تا ۲۳۳ و ۲۳۶ سوره بقره و طرز اجرای آن در سوره چهارم (النساء) آیه ۳۵ و سایر مسائل آن در سوره احزاب آیه ۹ و ۴ و سوره الطلاق آیه ۷-۱ آمده است قانون طلاق اسلام از نظر مقایسه بر قانون طلاق یهودان و عیسویان چنانکه در تثنیه الاشتراع و انجیل متی ذکر شده از بسیاری جهات برتری دارد مهمترین اصلاح آنستکه مطابق قانون اسلامی زن میتواند دعاوی طلاق را طرح کند نه موسی این حق را به زن داده است و نه عیسی با آنکه بسیار مایه تأسف است که این حق را برخی از کشورهای مسلمان نادیده و نشناخته گرفته اند صفت دیگر قانون طلاق اسلامی آنستکه این قانون ملایم با مقتضیات است و طلاق را محدود به عللی مشخص نمیکند در حقیقت اگر ملل متمدن اروپا و آمریکا که مذهبی واحد دارند

وبه یک درجه از تکامل رسیده‌اند و در بسیاری از مسائل اجتماعی و اخلاقی نظر و احساسی مشترک دارند نمیتوانند در باره علل طلاق با یکدیگر توافق کنند چگونه مذهبی جهانی چون اسلام که برای همه اعصار و همه کشورها و ملل واقع در پست‌ترین و بالاترین درجه تمدن است میتواند آن علل را محدود کند که باید با شرایط متغیر بشریت و تمدن تغییر یابد.

در اینجا هم چنین میتوان افزود با آنکه در صورت وجود دلائل کافی اسلام طلاق را جائز دانسته است حق طلاق باید در شرائطی استثنائی اعمال شود قرآن در سوره احزاب آیه ۳۷ اصرار حضرت ختمی مرتبت را برزید تأیید میکند که با سابقه طولانی منازعه او را از طلاق دادن زن خود باز میداشت و کلام فراموش نشدنی پیغمبر «در میان همه امور مجاز طلاق را خداوند از همه منفورتر دارد» همیشه نگهبان و ناظری قوی بر تفسیر آزاد قرآن مقدس است. طلاق مذکور در این آیه رجعی است که پس از آن در عده صلح توان کرد در ایام جاهلیت مرد هزاران بار میتوانست زن خود را طلاق دهد و باز رجوع کند و اسلام با اصلاح این وضع طلاق را دوبار اجازه داد که عده در هر یک از این دو طلاق بمثابة جدائی موقت است که در آن رابطه زناشوئی میتواند از نو برقرار شود پس از طلاق دوم شوی باید بین نگهداری زن و جدائی دائم یکی را برگزیند هدف نکاح حقیقی در عبارت ساده (نگهداری آنان به نیکوئی و دوستی) بیان شده است هنگامیکه نزاع و نفاق جانشین دوستی و نیکوئی شود و جدائی موقت نشان دهد که از عشق حقیقی در خانواده نشانی نیست آخرین درسانی که میماند آنستکه زن را به مهر و خوشی آزاد بگذارند به مصلحت زن و مرد و همچنین اجتماع است که چنین نکاحی پایان‌برسد و هر یک از زوجین جفتی مناسب بیابد ولی در همین مرحله نهائی نیز باید به زن بمهربانی رفتار کرد.

تأدیه کامل مهریه زن یکی دیگر از مقررات قانون طلاق اسلامی است و در حکم ناظری قوی است که مرد را از تمسک به طلاق بیجا باز میدارد.

این آیه به زن حق طلاق خواستن را میدهد و زن با واگذاری قسمتی یا تمام مهر میتواند از مرد طلاق بگیرد و اسلام این حق را باو داده است و حدیث زن ثابت ابن قیس مؤید این معنی است و در این حدیث حتی بین زن و مرد نزاعی هم نبوده فقط زن صحبت و منظر شوی را خوش نداشته است و بدیهی است که اگر

زن فقط بعلت کراهت از مرد حق طلاق داشته باشد بطریق اولی هنگام بدرفتاری شوی یا هنگام وقوع علتی دیگر این حق را دارد و مسلمین صدر اسلام این حق را برای زن اسری مسلم میدانسته‌اند. وحتى امروز هم در بسیاری از کشورهای اسلامی این حق را برای زن شناخته‌اند این حق را در اصطلاح خلع نامند.

باید در نظر داشت که این آیه با آنکه مأخذ و پایه قانون مربوط به خلع است خطاب آن حاکی از کراهت زوجین به ادامه نکاح است « مگر اینکه هر دو بترسند که نتوانند حکم خدایرا بکار بندند » و غرض قصور اندو در ایفاء وظایف زناشویی و حفظ دوستی است و عبارت « اگر می‌ترسید » مسلماً خطاب به حکام منصوب است و این نشان میدهد که حکام حق دخالت در این موضوع را دارند و در تاریخ مواردی ثبت است که حکام طلاق خطا را لغو کرده‌اند»

« وان خفتم شقای بینهما . . . » این آیه طریقه ای را بیان میکند که هنگام دعوی طلاق باید در پیش گیرند شوی حق ندارد که زن خود را بدور افکند تصمیم در این مورد کار قاضی است هم چنین دعاوی طلاق نباید بسیار علنی باشد قاضی موظف است که دوداور یکی از خانواده زن و دیگر از خانواده مرد برگزیند این دو داور عادل نفاق را درمییابند ولی هدف اندو باید صلح زن و شوهر باشد و اگر دیگر اسیدی به صلح نماند طلاق جائز است ولی تصمیم نهائی با قاضی است که میتواند به طلاق حکم دهد در صدر اسلام در دعاوی طلاق بدینگونه تصمیم میگرفتند و امام فخر رازی در تفسیر خود دعاوی طلاق را که علی بدینگونه حکم کرده است یاد میکند ولی بی پروا به شوی گفته که وی باید به فرمان داور موصوف بموجب این آیه مطیع باشد «

نتیجه .

گروهی از مستشرقین از جمله Lammens فرانسه‌ای و Goldzieher اتریشی و Noldecke آلمانی بر این عقیده‌اند که احادیث و اخبار مربوط به تفسیر قرآن از حیلہ صحت عاری است و مفسران برای توجیه آیه‌ای این احادیث را یا از خود ساخته‌اند و یا ساخته‌های دیگران را بی نقد و بحث پذیرفته و در تفسیر خود آورده‌اند Lammens میگوید مفسران بجای آنکه « منابع غیر اسلامی را کلید فهم قرآن بدانند از خود قرآن در این باره استمداد میکنند تفسیری را باز کنیم میبینیم در شرح این آیه (قالوان یسرق فقد سرق اخ له من قبل) چون

اشاره قرآن را در نیافته‌اند داستانی ساخته‌اند که یوسف در کوچکی از خانه خاله خودبختی زرین دزدید تا خاله معبودی برای پرستش نداشته باشد و یا کمربندی را دزدید که آنرا بسیار دوست داشت و خاله از وی دریغ میداشت و همچنین Goldzieher در باره حقوق اسلامی کتابی نوشته است و در آن کتاب با دلائلی واهی یا عقلی متقن ثابت کرده است که حقوق اسلامی از حقوق روم پایه و مایه گرفته است و بر اثر تماس اسلام با روم شرقی و ایران عقاید فقهی رومیان و ایرانیان در فقه اسلام راه یافته است و قرآن بیش از دو بیست یا حداکثر پانصد آیه در باره مسائل فقهی ندارد که آنهم تلفیقی از احکام توراة است و بسیار مبهم.

و دکتر طه حسین هم در کتاب (فی الادب الجاهلی) معتقد است که عرب در جاهلیت شعری نداشته است و کلیه سبعه معلقه و اشعار منسوب به لعبید و اعشی و امرالغیس و زهیر از ساخته‌های دوره اسوی است البته این استاد در باره آثار خطی پهلوی هم همین عقیده را دارد یعنی این آثار را به بعد از اسلام منسوب میکند (کارادوو) مستشرق فرانسه‌ای معتقد است که این احادیث همه موضوع نیست البته برخی از آنها که مؤید مزیت نژادی یا نافی حزب و دسته ایست از ساخته مخالفان آن حزب و عقیده است ولی احادیثی دیگر که از نظر لغت و علم الاجتماع با عصر قرآن مطابقت دارد نمیتواند موضوع باشد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که علت این اختلاف عقاید در تفسیر دوایه فوق از کجا برمی‌خیزد و در علم اصول ثابت شده است گوینده اگر کلمه‌ای مشترک را بکار برد بیش از یک معنی آنرا قاصد نیست و چنانکه دیدیم تفاسیر مختلف قرآن اعم از شیعه و سنی و سایر فرق اسلامی گذشته از اینکه با یکدیگر اختلاف دارند با خود نیز مغایرند یعنی شافعی اول در قدیم یک فتوی دارد و در جدید فتوایی دیگر و ابوحنیفه با شافعی مخالف است و شیخ طبرسی در میان اقوال مختلف اساطین شیعه یکی را بردیگران برتری میدهد چنانکه دیدیم یک خبر رایگی بنحوی تعبیر میکند و دیگری بطریقی دیگر علت این اختلاف در تعبیر چیست. شیخ طبرسی میگوید از این آیه اصحاب ما بر عدم و جواز وقوع سه طلاق در یکبار استدلال کرده‌اند شیخ در اینجا خبری نقل نمیکند بلکه سخن از استدلال بمیان می‌آورد و مفسران دیگر نیز بدون اتکاء به خبر راه استدلال را پیش گرفته و تدبیر و تأمل در آیات را بکار بسته‌اند و چنانکه دیدیم در هر آیه و هر خبری راه

استدلال باز است. حال باید این استدلال از کجا برمیخیزد از نظر روانشناسی و فلسفه و حتی علوم ریاضی و طبیعی ثابت شده است که خصائص ذهنی بشر در استنباط و استدلال او دخالت تام دارد جان لک فیلسوف ناسی انگلستان و کندیاک فیلسوف ناسی فرانسه عقیده دارند که افکاری فطری در بشر نیست و آنچه ماسیاموزیم از طریق محسوسات است و اگر محسوسات را از خزینه عقل برداریم چیزی در آن نمیماند لاینبیتش فیلسوف آلمانی که به افکار فطری معتقد است در پاسخ میگوید اگر محسوسات را برداریم خود عقل میماند ولی عقل قابلیت تحول و تکامل دارد از اکتشاف و ترقیات علمی و هنری و اجتماعی بشر بهره میبرد و برگزیده معلومات خود میافزاید و بعد با خصائص ذهنی خود و این ذخائر علمی و اجتماعی درباره امری اجتماعی یا علمی داوری میکند و چون رکود و سکونی در عالم تکوین نیست و کون و فساد ناموس جهان هستی است افکار و عقاید به مقتضای ترقیات اجتماعی و علمی در هر عصری تغییر مییابد. راغب اصفهانی میگوید اگر کتابی را امروز بخوانیم آنچه از آن میفهمیم مغایر است با آنچه ده سال بعد از خواندن آن میفهمیم این سخن نیکوست و علت تأثیر خصایص یا عنصر ذهنی در عنصر مادی است و این آمیختگی به اندازه‌ای قویست که گروهی از فلسفیان مانند برکلی و اصحاب او جهان مادی را ساخته ذهن بشری دانسته‌اند و گروهی دیگر مانند کانت و هگل از رسیدن به کنه قضایا و واقع و نفس الامر چشم پوشیده‌اند و عرض و صفات اولی و ثانوی را یکی دانسته و از بود به نمود قناعت کرده‌اند ولی این نکته مسلم است که در هر عصری مفسران اسلامی با توجه بمعارف آن عصر در باره قرآن تفسیری کرده‌اند و این معنی یعنی نفوذ معلومات در ذهن مفسر اگر هم در وجدان شاعر مصداقی نداشته در وجدان مغفول محقق بوده است این اختلافات که شیخ طبرسی را به نوشتن کتاب خلاف و علامه حلی را به نوشتن کتاب مختلف الشیعه برانگیخته همین است در این دو آیه آنچه مفسران اتفاق دارند یکی طلاق است از رجعی و بائن و دیگری نصب حکم فقط تفسیر مولوی محمدعلی است که میخواهد نظمی بین آیات پراکنده در سوره مختلف از البقر و النساء و الاحزاب و الطلاق درباره طلاق پدید آورد و دیگران این غم حقوقی را نداشته‌اند و از آن گذشته برخلاف بسیاری از مفسران که به وجود ناسخ و منسوخ در قرآن قائلند و حتی سیوطی کتابی بدین نام تدوین کرد است مولوی محمدعلی هیچ آیه‌ی را در قرآن ناسخ آیه

دیگر نمیداند و این از آنست که وی قرآن را از نظر حقوقی مانند یکی از قوانین اروپائی میداند که مفسر یا شارح باید همه مواد آنرا با یکدیگر تلفیق دهد و به مبانی و مأخذ قانونگذاری آشنا باشد و حکمی مغایر با ماده‌ای دیگر استنباط نکند. همه مفسران عقیده دارند که زن حق طلاق خلع دارد و همه اتفاق دارند که در مورد طلاق باید داوری از کسان زن و مرد برگزینند اگر مرد باقید و شرط حق طلاق داشته باشد پس مصداق آیه اذ اخفتم شقاق کجاست چه در اینجا به قولی عامه مومنین و بقول قاضی و حاکم مأمورند که در صورت تحقق اختلاف زن و شوهر دو داور برای فیصله دادن به نزاع زن و شوهر برگزینند و اگر مرد بدون این قید حق طلاق دادن زن را داشته باشد دیگر بدین آیه نیازی نخواهد بود شاید چنین توهم رود که آیه فقط ناظر به زن است یعنی اگر زن طلاق بخواهد باید این فرمان را بکار بست ولی صریح آیه با این توهم مخالف است.

قانون مدنی ایران در مواد ۱۱۴۶ و ۱۱۱۹ و ۱۱۳۳ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳ و قانون دادرسی مدنی ایران در ماده ۶۷۶ کوشیده است که این آیات را با هم تلفیق کند ولی در ماده ۶۷۶ از عدم تمکین و نفقه و کسوه و هزینه طفل در حضانت مادر سخن بمیان آمده است و نامی هم از بدی رفتار برده شده است که در صورت این دعاوی محکمه به تقاضای یکی از زوجین داوری برمیگزینند و معلوم نیست چرا تقاضای طلاق را از این ماده خارج کرده‌اند و از آن گذشته چرا تعیین حکم را به تقاضای یکی از زوجین وا گذاشته‌اند و ماده ۱۱۴۶ فقط از طلاق خلع تعریفی میکند و در مورد ارجاع به حکم ساکت است و ماده ۱۱۳۳ که میگوید مرد هر وقت بخواهد میتواند زن خود را طلاق دهد چگونه با خطاب فابعثو حکماً من اهلها و حکماً من اهلها مناسب میافتد برای تلفیق آیات قرآن و با توجه به سیر تکاملی اجتماع باید گوئیم که طبق قرآن طلاق هیچگاه در اختیار مرد نیست و فقط قاضی میتواند بدان حکم کند این تفسیر اولاً آیه فان خفتم شقاق و آیه الطلاق مرتان را با هم تلفیق میکند و این طلاق بر حسب طبع دعوی رجعی یا باین میشود و ثانیاً با تحول اجتماعی سازگار است.

تواند بود که بما بگوئید این تفسیر خرق اجتماع است همچنانکه در مقدمه نتیجه نوشتیم بسیاری از استدلال‌ها سابقه نداشته است و از جهتی فرق

اجماع بشمار می‌آید و از آن گذشته اگر راهی دیگر برای تلفیق این دو آیه بنظر آید آنوقت است که باید بین دو نظر آنکه بر اصول نزدیک‌تر باشد برگزینیم و راه استدلال بسته نیست.

این بود آنچه پس از تأمل و تدبر در سیر اجتماعی و تفاسیر کتاب آسمانی بر ضمیر این حقیر معلوم افتاد و اگر در این نظر مصیب نباشم نیتی که مرابران داشته از شائبه ریا و اخلال بواجب عاری است.

ولکل وجهته هومولیهما



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی